ما یک نفریم

■ سه زن بلند بالا
■ نوشته‌ی ادوارد آلبی
■ ترجمه‌ی هوشنگ حسامی
■ انتشارات تجربه، ۱۳۷۸

● محسن آزرم

در طول این سال‌ها عادت کرده‌ایم که هر نمایشنامه را چند بار بخوانیم، هر بار با ترجمه‌ای متفاوت و زبانی بی‌شباهت به ترجمه‌های قبل، اما عادت نکرده‌ایم آخرین آثار نویسنده‌های بزرگ را بخوانیم و اصلاً چاپ چنان نمایشنامه‌هایی بیشتر به یک رؤیا می‌ماند. اطلاعات ما آن قدر کم است و آن قدر درگیر گذشته شده‌ایم که امروز و حال را فراموش کرده‌ایم. مثلاً نمایشنامه‌ی «کی می‌ترسه از ویرجینیا وولف» را خوانده‌ایم اما خبر نداریم آخرین کارهای ادوارد آلبی کدام نوشته‌ها هستند، چه سالی نوشته شده‌اند، موضوع‌شان چیست و آیا با شکلی تازه روایت شده‌اند یا نه، شاید بر همین اساس بود که اصلاً انتظار نداشتیم نمایشنامه‌ای نسبتاً تازه از آلبی (حدوداً مربوط به شش سال پیش) را به فارسی ببینیم و با اشتیاق مشغول خواندن شویم. چنین چیزی اما اتفاق افتاد.

وقتی کتاب‌های تاریخ تئاتر را ورق می‌زنیم، می‌بینیم که درشت نوشته‌اند مهم‌ترین پدیده‌ی قرن بیستم، تئاتر امریکایی‌ست و شاهد حرف‌شان آثار کسانی چون اونیل، ویلیامز و میلر است، در این میان نام ادوارد آلبی هرچند آورده نمی‌شود و هرچند او خارج از برادوی کار می‌کند، نباید فراموش شود. آلبی نمونه‌ی درست و کاملی از نمایشنامه‌نویس امریکایی‌ست، یک طغیانگر که هدفش تئاتر است، روشنفکری در تئاتر و اندیشه. آلبی می‌خواهد از این راه اعتراض خود را نشان دهد، آدم‌هایی مثل هم در جامعه‌ای یک‌دست، در چنان جامعه‌ای تنها از طریق سن و سال می‌توان آن‌ها را شناخت و در «سه زن بلند بالا» این نکته کاملاً روشن است. «سه زن بلندبالا» متکی به چند چیز است: یکی این که با توجه و دقت در جزییات احساسات هر انسان می‌توان او را به درستی شناخت؛ دوم مسئله‌ی پسری‌ست که در پرده‌ی دوم وارد می‌شود ولی هیچ حرفی به زبان نمی‌آورد. آلبی شخصیت پسر را وادار نمی‌کند تا حرفی را به زبان بیاورد، همه‌ی تأثیرات بد وسوء استفاده‌هایی که زنان می‌کنند از زبان خود آن‌ها خارج می‌شود، هر سه زن به نوبت همدیگر را خُرد می‌کنند؛ سوم حمله به شخصیت مادر است، بیگانگی با فرزند و عدم توجه به او یکی از پایه‌های مهم این نمایشنامه محسوب می‌شود.

«سه زن بلندبالا» می‌کوشد تا همه‌ی تلاش‌های انسان مدرن (پسامدرن؟) در هماهنگ شدن با جهان بیرون و اتفاقاتی را که مدام در حال رخ دادن هستند نشان دهد، تغییر شکل‌ها و آدم‌ها، آن هم در حالی که همه یکی هستند، چیزی جز این را نشان نمی‌دهد. هر سه زن یکی هستند، یکی در سه قالب و سه بدن، این سه زن انگار تلاش می‌کنند با به زبان آوردن رؤیاها وضعیت واقعی خود را بیان کنند، زنی (زنانی؟) در بند اوهام و خاطرات پراکنده که نمی‌داند چگونه باید از شر این رؤیاها خلاص شود. رؤیاهای پراکنده‌ای که کارشان ناامید کردن است، و ناامیدی مرحله‌ی اول خرد شدن هر انسان محسوب می‌شود.

این همه تلاش برای رسیدن به واقعیت؟ چه چیزی در این واقعیت هست که این سه زن در پی آن هستند، آن همه نیش و کنایه و خرد کردن همدیگر چگونه به واقعیت می‌رسد؟ واقعیتی که پس از رسیدن بی معنا می‌نماید و هر کس خرد شده در گوشه‌ای می‌نشیند و این سو و آن سو را می‌نگرد. مسلماً این چیزی‌ست که سه زن در پی آن هستند، شاید چیزی که آن‌ها می‌کوشند تا به آن دست پیدا کنند پذیرش واقعیت باشد، هر زن واقعیت را آزادانه و بدون تکیه بر رؤیا بپذیرد و هرگز هراس نداشته باشد که با درهم شکستن رؤیاها پس از این چه خواهد شد.

ادوارد آلبی درگفت وگویی که استیون سموئل با او انجام داده می‌گوید «در مورد سه زن بلند بالا، تصمیم گرفته بودم یک نمایشنامه‌ی دو پرده‌ای بنویسم، در پرده‌ی اول یکی از شخصیت‌ها به خاطر ضربه‌ی شدیدی که به او وارد شده دیگر نمی‌تواند چیزی بگوید، برای نوشتن پرده‌ی دوم هم هیچ برنامه‌ریزی قبلی نداشتم.»

آلبی نمایشنامه‌ای دارد به نام «توازن ظریف» که گمان می‌کنم نام آن نمایشنامه مصداق کامل رفتار این سه زن است. به هر حال A پیرزنی مستبد و مغرور است

چسب و قیچی

■ نمایش کمدی در ایران
■ نوشته‌ی محمود صابری
■ نشر آفرینه
■ چاپ اول، ۱۳۷۸

● بهرنگ رجبی‌پاک

که انگار تکثیر می‌شود یک بار به صورت B که ۵۲ سال دارد و یک بار به صورت C که ۲۶ سال دارد، رفتارهای ظریف سه زن به گونه‌ای‌ست که هر بار یکی از آن‌ها لب به سخن باز می‌کند دو نفر دیگر در حال خرد شدن هستند، حد صحبت آن‌ها یکسان است، اندازه‌ای که بتوان حجم متعادلی از اطلاعات را ارایه داد اما خواننده‌ی متن را تشنه نگه داشت.

عقده‌های گوناگون و متفاوتی را می‌توان در این سه زن مشاهده کرد، «سه زن بلندبالا» هر یک عقده‌ای بزرگ هستند که با سخن گفتن قطعه‌های کوچک‌تر این عقده‌ها به بیرون پرتاب می‌شود اما در نهایت همه به خود آن‌ها بازمی‌گردد. سه زن بلندبالا، یک زن هستند، زنی مستبد و مغرور و زیاده‌خواه که می‌کوشد هر قسمت کار خود را به یکی نسبت دهد، انگار بگوید من این کار را نکرده‌ام و احتمالاً از همین روست که دو زن دیگر را هم تکثیر می‌کند، هر یک به سنی، یکی جوان، یکی میان‌سال. با این کار هر قسمت زندگی و همه‌ی کارهایی که در آن قسمت انجام شده، به یکی از آن‌ها واگذار می‌شود. A در پایان نمایشنامه می‌گوید: «فرق بین این که می‌دونی داری می‌میری با این که می‌دونی داری می‌میری.» او پیش از آن که بمیرد تکه‌هایی از خود را به دیگران بخشیده و زمانی که در انتهای نمایشنامه دست B و C را می‌گیرد منتظر می‌مانیم تا سه زن بلند بالا با صدایی رسا اعلام کنند: «ما یک نفریم!»

حتی با یک تورق کوتاه نیز می‌توان دریافت که کتاب آقای صابری برخلاف توضیحات ناشر آن نه فراهم آوردن «منبعی هرچند کوچک ولی قابل اعتماد برای بررسی‌های آتی» که حاصل گونه‌ی مألوف و ساده‌انگارانه‌ای از تألیف کتاب موسوم به «چسب و قیچی»ست که این روزها گویا آسان‌ترین شیوه‌ی به دست آوردن مخاطباتی‌ست که در فقدان (یا دست‌کم کمبود شدید) هرگونه منبع و مرجع تئاتری برای رجوع یا پژوهش، تن به خرید هر «چیزی» می‌دهند. و البته کتاب آقای صابری هم از این حیث هیچ کم نمی‌گذارد. کوشش بسیار شده که تمامی مطالب در دسترس جمع‌آوری شده، از هر مطلب تکه‌ای آورده شود تا این تکه‌های بی ارتباط و جدای از هم در کنار یکدیگر (به وسیله‌ی عامل ارتباطی توضیحات آقای صابری) پازلی به نام «نمایش کمدی در ایران» را بسازند. این شیوه‌ی استفاده از هر مطلب و هرچیز قابل رجوع باعث شده که در ارتباط با پذیرش «قابل اعتماد» بودن کتاب مشکلاتی به وجود بیاید؛ چه این‌جا فارغ از صحت و سقم و میزان ارزش هر مطلب و منبع، تکه‌ای از آن آمده است. در نتیجه عجیب نیست که مثلاً در کنار نقل قسمت‌هایی از کتاب بی‌نظیر و یکه‌ی بهرام بیضایی ـ «نمایش در ایران» ـ مطالبی نیز از تحلیل‌ها و پژوهش‌های بامزه و غریب آقای [...] بیاید. (آقای [...] سال‌هاست که کوشش می‌کنند در هر نشریه و مکانی که مجالی برای انتشار بیابند مکانیسم‌ها و شیوه‌های شوخی در نمایش‌های کمدی ایرانی ــ به خصوص تخت حوضی ــ را بررسی و معرفی نمایند که تعدادی از این شیوه‌ها مثلاً چنین هستند: تشبیه به حیوانات، قلب اشیاء و الفاظ، تحامق و کودن‌نمایی و.... احتمالاً می‌توان این سرفصل‌ها را به همین گونه ادامه داد و به عنوان مثال به غافلگیری، تکرار، وارونه کردن اتفاقات، پرت‌گویی، حرکات اغراق‌آمیز و بی‌شمار شیوه و مکانیسم دیگر رسید و با فدا کردن عمری در این راه در آینده‌ای دور یک میلیون از این مکانیسم‌ها را گردآوری کرده و کتابی وزین و تحقیقی در ۳۰۰ جلد منتشر ساخت.) کاربرد و کارکرد این نوشته‌ها را اما خود آقای ــ [...] و هم آقای صابری که لابد به نشانه‌ی تأیید چندتایی از این مکانیسم‌ها را به نقل از ایشان عیناً در کتاب‌شان آورده‌اند ــ باید توضیح دهند) و حالا در کنار این دو اضافه کنید اسامی زیر را:

حسین نوربخش (؟)، باقر مؤمنی، صادق عاشورپور، ابوالقاسم جنتی عطایی، حسین کسبیان، مهدی ممیزان و... بنابراین اگر که بناست «منبع قابل اعتماد برای بررسی‌های آتی» چنین معجونی باشد و گردآوری و تدوین مقالات و نوشته‌های پراکنده، جمع‌آوری و نقل جملات و غیب‌گویی‌های بی‌نظیری مانند «هجاگویان یا مسخرگانی که بیش‌تر خندانده‌اند بیش‌تر موفق بوده‌اند» (نخستین جمله‌ی نقل شده‌ی کتاب)، پس این نگارنده نیز استدعا می‌دارد که زحمت «بررسی‌های آتی» را هم خود آقای صابری (و همچنین ناشر) متقبل شده و دیگران را از این قبیل کارها معاف دارند. بالاخره تئاتر هم برای خود حرمتی دارد که...